

# اولین مدرسه خیابانی ایران اینجاست

روایت «شهروند» از معلم دزفولی و ۷ دانش آموزی که گوشه خیابان به آنها درس می دهد



**لیلامهداد** از پشت چراغ قرمزها، سر چهارراه‌ها و پیاده‌روها روی موکت طوسی ۲۴ متری جمع شده‌اند. پسر و دختر چشم دوخته‌اند به تخته وایت‌برد که روی صندلی لم داده. تعدادی بهار هفتم زندگی‌شان را پشت سر می‌گذارند و هستند کسانی که ۱۴ بهار و زمستان دیده‌اند.

سرنوشت عده‌ای از آنها گره خورده به مادر ایرانی و پدری که از افغانستان به هر بهانه‌ای آمده ایران. تعدادی هم فرزند، پدر و مادری افغانستانی هستند که درد غربت را به جان خریدند و بی‌برگه سبز پنهانی زندگی می‌کنند. تعدادی هم پاکستانی‌اند. اینجا مدرسه اتباع خارجی است؛ مدرسه‌ای که همه بضاعتش اتراق کردن در حاشیه خاکی یکی از خیابان‌های دزفول است.

موکت، تخته وایت‌برد، یک صندلی و تنها کلمن آب همه دارایی این بچه‌هاست برای یاد گرفتن. روشنایی کلاس‌شان را از نور خورشید می‌گیرند. مدرسه‌ای که نه پنجره‌ای به خود می‌بیند نه دری؛ مدرسه‌ای تک‌کلاسه روی موکت ۲۴ متری.

## تک دانش آموز مدرسه

اولین شاگرد این مدرسه؛ «آرش» بود. پسر بی‌چهارم (ساله‌ای که گوشه میدان امام خمینی دستفروشی می‌کرد؛ بساطی که در همسایگی طلافروشی پهن شده بود. همه دلخوشی «آرش» مداد سیاهی بود که خطوط نامفهومی را در دفتر ثبت می‌کرد. از دور به دانش آموزی می‌ماند در حال نوشتن تکالیف مدرسه. خطوطی دفتر «آرش» نه به نقاشی شبیه بود نه به تکالیف مدرسه؛ خطوطی سرگردان و بی‌معنی. سرنوشت آن روز گذر معلمی را به آن میدان انداخت تا آن خطوط نامفهوم بهانه‌ای باشد برای آشنایی‌شان. «کنارش نشستم».

—اسمت چیه؟

\*آرش

—چندسالته؟

همه انگشتان دستش را مقابل مردی می‌گیرد که از آن لحظه به بعد معلمش شد.

—مدرسه می‌روی؟

\*بله

—نام مدرسه و معلمت چیست؟

و سکوت «آرش» که چیزی نداشت برای تعریف از مدرسه و معلمش.

«متوجه شدم اصلا به مدرسه نمی‌رود اما عاشق یاد گرفتن است». آقامعلم می‌گوید این عشق به یادگیری را می‌شد از دفتر و مداد بی‌هدفی متوجه شد که می‌خواست به عابرابر نشان دهد دانش آموز است. شاگردی «آرش» از همان روز شروع شد. آقامعلم کنارش نشست و اولین گام‌ها را برای یادگرفتن به او آموخت. «خیلی تحت‌تاثیر قرار گرفته بودم. نتوانستم به حال خودش رهاش کنم». دختر آقامعلم آن روز همراهش بود و بی‌وقفه به پدر گوشزد می‌کرد؛ مباد دانشجوها و دانش‌آموزانش او را نشسته گوشه خیابان ببینند. «گفتم بابا تحصیل نکردن یک کودک ایراد دارد».

## ۷۰ کودک بهشتی دزفول

آن روز اولین کلاس «آرش» برگزار شد و تا ۸ شب طول کشید. عقبه‌ها که روی ساعت ۱۸ ایستادند «آرش» و آقامعلم راهی خانه شدند. «خانه محقر و کوچکی داشتند». پدرمادری که از ترس جان و جنگ پناه آورده بودند ایران. «اقامت‌شان غیرقانونی بود و برگ سبز نداشتند».

پناه‌نده بودن دلیل موجهی بود برای بازماندن از تحصیل «آرش». فقدان برگ سبز باعث شده بود هیچ مدرسه‌ای «آرش» را ثبت نام نکند. اصرارهای پدر و مادر هم بی‌فایده بود. «حق با آموزش و پرورش است هر دانش‌آموزی باید در سامانه دانش‌آموزی ثبت شود».

آقامعلم شرایط را که اینگونه دید به پدر پیشنهاد تدریس به پسر را داد. «از فردای آن روز بعد از ظهرها می‌رفتم برای آموزش «آرش». البته آقامعلم روز بعد با دست پُر رفت به دیدن «آرش». «هر چیزی برای مدرسه دخترم خریده بودم برای «آرش» هم خریدم».

هر روز ساعت سه بعد از ظهر قرار آقامعلم بود با تنها دانش‌آموز کلاسش. «تا هفت بعد از ظهر درس می‌دادم». ماجرای «آرش» و آقامعلم در دزفول پیچید و تشویق‌ها از دور و نزدیک به گوش آقامعلم رسید. «انگیزه‌ای شد تا به کمک «آرش» کودکان دیگر را هم شناسایی کنیم».

هر کودک کاری که یافت می‌شد آقامعلم با والدین جلسه می‌گذاشت برای متقاعد کردنشان برای درس خواندنشان. «تا امروز ۷۰ کودک در حال تحصیل هستند؛ مکان آموزشی کودکان بهشتی شهید حاج قاسم سلیمانی».

## راحت می‌خوانند و می‌نویسند

و اما آقامعلم؛ یعنی همان حسن گلچین نژاد دزفولی. مردی دزفولی متولد شهریور ۵۶. بیست سال از عمرش را صرف آموختن به بچه‌ها کرده و خودش تحصیلاتش را تا دکترای تخصصی برنامه‌ریزی درسی ادامه داده. «هم معلمی می‌کنم و هم مدرس دانشگاهم». مردی که دو سال و دوماه و چند روزی است شده معلم کودکان بهشتی؛ کودکان کار اتباع خارجی بازمانده از تحصیل.

سال اول ۲۴ کودک، دانش‌آموزش شدند. سال دوم ۵۰ نفری سر کلاس نشستند و حالا به ۷۰ دانش‌آموز رسیدند. «موتورسیکلم را فروختم برای هزینه‌های جانبی بچه‌ها». برایشان لباس و لوازم التحریر می‌خرد هزینه‌هایی که بخشی از حقوق آقامعلم را هر ماه صرف خود می‌کند. «برای خشنودی روح مادرم این کار را انجام می‌دهم».

کلاس‌شان مختلط است؛ هم پسرهای فال فروش هستند هم دختران گل فروش. «تعدادی بی‌سرپرست‌اند و تعدادی بدسرپرست». تابستان‌ها هم بچه‌ها دور هم جمع می‌شوند برای ورزش کردن، کاردستی درست کردن با وسایل دورریختنی و کلاس‌های نقاشی و خطاطی. «تابستان‌ها هم به حال خودشان نمی‌گذارم مبادا برگردند به پشت چراغ قرمزها». تعدادی از بچه‌ها سوار بر ترک موتور پدرا یا همراه برادر بزرگ‌تری می‌رسند سر کلاس آقامعلم. تعدادی هم سوار بر ماشین آقامعلم حاضری می‌زنند سر کلاس.

کتاب‌های دست‌دوم را هم آقامعلم رسانده دست بچه‌ها. بچه‌هایی که بعضی کلاس اولی‌اند تعدادی مشق کلاس دوم را می‌کنند. تعدادی هم از همه قدیمی‌ترند و درس‌های کلاس سوم را یاد می‌گیرند. «همه الفبا را یاد گرفته‌اند، نگارش را خیلی خوب بلدند، راحت می‌خوانند و می‌نویسند و اعداد را می‌شناسند». دانش‌آموزان آقامعلم حالا با فروع و اصول دین آشنایند.

## تک‌کلاسه کنار خیابان

بچه‌های کلاس کنار جاده زیر تک درختی آموزش می‌بینند. جاده‌ای که جای جولان دادن ماشین‌هایی است که خاک و دود آگوزها را می‌فرستند به ریه بچه‌ها. آقامعلم دل‌نگران این بچه‌هاست. معلمی که حالا دل خوش از آموزش آنها از اینکه دیگر کودک کار نیستند. «رئیس قوه قضائیه عنایت داشته باشند یک کلاس درس ۷۰ پرونده بزهکاری، سرعت و کیف‌فایه را در دزفول کم کرد».

## آیا آلودگی هوا درمان ندارد؟

نیمه دوم هر سال با اوج گرفتن آلودگی هوا در کلانشهرهای کشور، این پرسش تکراری، بزرگ می‌شود که به راستی چرا این معضل هر سال بدتر شده و کسی رابارای حل آن نیست؟ معضلی که براساس پیشینه‌ها، در دنیا به بیش از ۱۴۰ سال پیش و در ایران (تهران) به سال ۱۳۴۶ خورشیدی برمی‌گردد.

با بروز و ظهور کرونا، ظاهراً میزان مرگ‌ومیرهای آلودگی‌ها هوا به حاشیه رفته است؛ اگر آمار تلفات چند سال اخیر بر اثر آلودگی هوا را در کشور بررسی کنیم، به رقمی بسیار وحشتناک‌تر از مرگ‌های کرونایی دو سال اخیر می‌رسیم اما اینکه چرا این میزان مرگ‌ومیر چندان مورد توجه نیست و دولت‌های مختلف در ۸ سال دولت‌داری هر کدام به‌گونه‌ای از زیربار مسئولیت آن شانه خالی می‌کنند و نهاد‌های غیردولتی نیز همین رفتار را دارند، قابل‌تامل‌تر است. براساس گزارش سال گذشته اداره کل محیط‌زیست و توسعه پایدار شهرداری تهران، سالیانه ۳۰ هزار نفر در کشور بر اثر آلودگی هوا جان می‌سپارند؛ رقمی که اگر امسال بیشتر نشده باشد، حداقل ثابت مانده است؛ این رقم بزرگ اما در بررسی‌های وزارت بهداشت حتی به ۴۲ هزار نفر هم می‌رسد؛ گروه «سلامت‌هوا و تغییر اقلیم مرکز سلامت محیط و کار» وزارت بهداشت اعلام کرده، مواجهه طولانی مدت با آلودگی ذرات معلق در کشور، سالیانه باعث بروز ۴۱ هزار و ۷۰۰ مورد مرگ زودرس می‌شود.

## تلفات انسانی آلودگی هوا فراتر از کرونا

یک محاسبه سرانگشتی نشان می‌دهد تلفات انسانی آلودگی هوا فقط در سه، چهار سال گذشته بیشتر از ۱۳۰ هزار نفر آمار رسمی است که از بهمن ۹۸ تا امروز بر اثر کرونا جان باخته‌اند!

به نظر می‌رسد آلودگی هوا در تهران و شهرهای صنعتی کشور چنان عادی و تکراری شده که کسی به شمار کشته‌های سالیانه آن توجه نمی‌کند و حتی خسارات هنگفت چند میلیارد دلاری هم توجهی برنمی‌انگیزد؛ رقمی که چند منبع مختلف آن را تایید کرده‌اند. براساس برآوردها، هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم تحمیلی ناشی از آلودگی هوا بسیار زیاد است؛ تعطیلی مدارس، دانشگاه‌ها، بازار، برخی کارخانه‌ها، محدودیت‌های رفت و آمد و ... فقط بخشی از آن است. طبق برآورد سازمان جهانی بهداشت، این هزینه در ایران بیش از ۲۰ میلیارد دلار و برابر با ۲۰۴۸ میلیارد دلار ملی است؛ در حوزه بهداشت، این هزینه‌ها در کنار مرگ، شامل تشخیص و درمان یا نگهداری از هزاران بیمار آلودگی هوایی-شود که سالیانه دچار بیماری‌های مزمن تنفسی، سرطان، قلب و شهرهای صنعتی کشور تاکنون موارد متعددی برشمرده‌اند اما در مجموع می‌توان نقش بخش‌های مختلف را به این شرح (در شهر تهران) خلاصه کرد که آلودگی صنایع ۴۰ درصد، اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها ۱۷ درصد، کامیون‌ها ۱۶ درصد، خودروهای سواری ۱۴ درصد، موتورسیکلت‌ها ۱۰ درصد و دیگر بخش‌ها ۳ درصد در آلودگی کردن هوای تهران نقش دارند. به این ترتیب در یک جمع‌بندی صنایع دولتی و شبه‌دولتی، نیروگاه‌ها و پالایشگاه‌ها و کارخانه-ها و خودروسازان، مسبب اصلی آلودگی هوای شهرها هستند و نقش مردم در آلودگی هوا کمتر است؛ اگرچه صفر نیست. از سویی، براساس مفاد قانون هوای پاک که در سال ۱۳۹۶ مصوب شده، بیش از ۲۰ دستگاه مختلف در کشور متولی رفع یا کاهش آلودگی هوا هستند اما با گذشت حدود ۴ سال همچنان بخشی از آیین‌نامه‌های اجرایی آن مورد بی‌توجهی قرار گرفتند و به مرحله اجرایی نرسیده‌اند. براساس این قانون، وزارتخانه‌های کشور، راه‌وشهرسازی، نفت، صمت، نیرو، بهداشت، جهادکشاورزی، ارتباطات و فناوری اطلاعات و سازمان‌های حفاظت محیط‌زیست، استاندارد، جنگل‌ها، مراتع و آب‌خیزداری، هواشناسی، انرژی اتمی، شهرداری‌ها و دهیاری‌ها، بهینه‌سازی مصرف سوخت، پلیس راهور نیروی انتظامی، معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری و صداوسیما نهاد‌هایی هستند که قانون هوای پاک، مسئولیت‌هایی را برعهده آنها نهاده و وظایف مشخصی را تعیین کرده است. مرور نام این همه سازمان و وزارتخانه نشان می‌دهد، چرا معضل آلودگی هوا تاکنون لاینحل باقی مانده است؛ در واقع آنچه سبب شده هر کدام از این دستگاه‌ها مستقیم یا غیرمستقیم از زیر بار مسئولیت آلودگی هوا شانه خالی کنند، نبودن یک متولی مرکزی اصلی است که وظیفه نظارت و اجرای مسئولیت دیگر نهادها را داشته باشد و به اصطلاح عملکردهای زیرمجموعه‌ها را پایش کند. به عنوان نمونه، اگر موضوع خودروهای آلوده را در نظر بگیریم، مجموعه‌ای از نهادها شامل پلیس راهور، وزارت صمت، سازمان شهرداری‌ها و ... همگی با هم مسئولیت دارند یا در حوزه آلودگی کارخانه‌ها، مجموعه‌ای از حداقل ۵ وزارتخانه و ۶ نهاد دیگر باید در یک هم‌افزایی و هماهنگی تلاش کنند که تاکنون محقق نشده است. براساس مفاد قانون هوای پاک که در سال ۱۳۹۶ مصوب شده، بیش از ۲۰ دستگاه مختلف در کشور متولی رفع یا کاهش آلودگی هوا هستند اما با گذشت حدود ۴ سال همچنان بخشی از آیین‌نامه‌های اجرایی آن مورد بی‌توجهی قرار گرفتند و به مرحله اجرایی نرسیده‌اند. از طرفی، مرور تجربه موفق برخی کشورها نشان می‌دهد، رفع واقعی آلودگی هوا در یک کشور، موضوعی فرابخشی و چندمحوری است که نیازمند عزمی همه‌جانبه از سوی نهاد‌های حاکمیتی است؛ اگر تجربه آلودگی هوای شهر پکن را که با الگوی حاکمیتی بسیار متمرکز اداره می‌شود، کنار بگذاریم، تجربه برخی دیگر از کشورها بسیار آموزنده است.

آقامعلم کار کودک را مساله‌ای اجتماعی می‌بیند که نیاز به نگاه ویژه‌ای دارد. کودکانی که به جای فال‌فروشی و پاک کردن شیشه‌ها در کنار خیابان می‌توانند مسیر دیگری را برای زندگی انتخاب کنند. «توجه به این کودکان کمک می‌کند آسیب‌های اجتماعی کمتر شود».

آقامعلم آرزویی هم دارد نبودن هیچ کودک کاری در جهان. «این موضوع نیازمند نگاه حساس‌تر و فکری اساسی است. از رئیس مجلس و نمایندگان می‌خواهم نگاه حساس‌تری به این مساله داشته باشند». به باور آقامعلم می‌توان این کودکان را از سرچهارراه‌ها و پیاده‌روها، سرک‌ها و آوار تا از بسیاری خطاها و سوءاستفاده‌ها در امان با باشند. «ما اولین مدرسه خیابانی ایرانیم. مدرسه‌ای که سرنوشت ۷۰ کودک را جور دیگری رقم می‌زند».

## اشتغال مادران و بیکاری کودکان

و اما داستان فراغت این کودکان از کار. دغدغه آقامعلم روزهای اول آموزش این بچه‌ها بود اما چند صباحی که گذشت کارشان شد مساله آقامعلم. «کار سختی بود اما تا حدودی انجام شد». معلم مدرسه تک‌کلاسه تصمیم گرفت برای همیشه به کار حداقل این ۷۰ کودک خاتمه دهد. «برای بعضی از خانواده‌ها خوداشتغالی کردیم تا بچه‌ها سرکار نروند».

یکی، دو تا از مادران به کمک خیرین تنور خریدند و نان پختند برای مغازه‌هایی که آقامعلم با آنها صحبت کرده بود. هر چند نان در یک بسته می‌رفتند برای بعضی از مغازه‌ها. تعدادی از مادران هم مشغول سبزی پاک کردن شدند برای این و آن. سبزی‌هایی که گاهی برای پول بیشتر، خرده شده می‌رسیدند دست مشتری‌ها. «دا دیگر بچه‌ها مجبور به کار نبودند».

بچه‌هایی که مادر ایرانی داشتند هم به بهزیستی دزفول معرفی شدند برای تحت پوشش قرار گرفتن. «من نه وزیر کار نه سازمان بهزیستی اما در حد توان، کاری که از دستم برمی‌آمد، انجام دادم». ماجرای آقامعلم و ۷۰ کودکش همه‌گیر شد.

دزفولی‌های دور از وطن آنهایی که یا در آلمان زندگی می‌کردند یا کانادا اعلام آمادگی کردند برای کمک. «هیچ کمکی را قبول نکردم تا سوءتفاهمی پیش نیاید». امید آقامعلم به مردان داخل سرزمینش است. مردانی که دستی در تصمیم‌گیری‌ها دارند. آنانی که شاید کلامی از آنها گره کوری باز کند از زندگی «آرش»‌های دیگر.